

تیم ترجمه پیامد

بیش سیاست بر مسند؟

آنتون یگر



«وقتی همه چیز امروزه سیاسی است، چرا هیچ چیز تغییر نمی‌کند؟» شاید این پرسشی باشد که در سال‌های اخیر، از خیابان‌های معترض گرفته تا شبکه‌های اجتماعی، از انتخابات تا جنگ‌ها، بارها و بارها پیش روی ما قرار گرفته است. چگونه می‌توان جهانی را توضیح داد که در آن سیاست همه‌جا حاضر است، اما احزاب و اتحادیه‌ها و دیگر نهادهای جمعی بیش از هر زمان دیگری فرسوده و ناتوان به نظر می‌رسند؟ آنتون یگر، پژوهشگر علوم سیاسی بلژیکی اخیراً مفهوم جدیدی را به ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی افزوده است: «هایپرپلتیک» یا «بیش‌سیاست». در زمانه‌ای که سیاست بیش از همیشه در عرصه زندگی روزمره موجب هیاهو و نزاع می‌شود، یگر معتقد است که درست در همین زمانه سیاست از هرگونه ظرفیت نهادی برای ساخت بدیل و ایجاد تغییر ساختاری تهی شده است. او در کتاب *بیش‌سیاست: سیاسی‌شدن مفرط بدون پیامد سیاسی درباره این وضعیت تازه* پس از بحران مالی سال ۲۰۰۸ سخن گفته است. اگر پیتر میر در دهه ۲۰۰۰ با طرح تز «پساسیاست»، از خالی شدن ظرف دموکراسی و غیرسیاسی‌سازی توده‌ها سخن می‌گفت، یگر می‌گوید که در دهه‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۲۰، پاساسیاست جای خود را به بیش‌سیاست داده است: وضعیتی که در آن افراد به شدت سیاست‌زده، حساس و درگیر واکنش‌های آنی‌اند، اما این فوران سیاسی بر بستر ویرانه‌های احزاب توده‌ای و سندیکاها رخ می‌دهد و نتیجه آن سیاستی پرسروصدا و رویدادمدار و عاری از سازمان‌دهی است. یگر در مقاله پیش رو در شماره اخیر نشریه نیو لفت ریویو، چارچوب نظری کتابش را گامی فراتر می‌برد. او اینجا تز بیش‌سیاست را از سطح جنبش‌های خیابانی و اعتراضی جامعه به سطح طبقات حاکم و نخبگان سرمایه‌داری می‌برد تا بگوید که منطق بی‌ثبات و نمایشی بیش‌سیاست چطور بر بالاترین رده‌های تصمیم‌گیری سیاسی و اقتصادی نیز سایه افکنده است. یگر معتقد است عدم‌انسجام رادیکال در سطح نخبگان هم رسوخ کرده و طبقه حاکم دچار گسست شده، چرا که صاحبان دارایی اهداف آنی رسانه‌ای را بر منافع حتی طبقاتی خود ترجیح می‌دهند. اروپا نیز در همین‌حین گرفتار در سیاست رویدارمدار و نظامی‌گری بیش‌سیاستی شده و پشت درهای بسته تصمیم‌هایی می‌گیرد که تاوان آن را مردم اروپا می‌پردازند. تصمیماتی از رهبرانی که از تدوین استراتژی منسجم ملی نیز عاجزند، چه رسد به تدوین استراتژی منسجمی که هم منافع بخش‌های مختلف سرمایه‌داری و هم مردم را تامین کند. در نهایت یگر به ترامپ می‌رسد. به نظر او ترامپ نه علت، بلکه برآیند و مظهر این بیش‌سیاست است، حاکمی که با «درکی انقلابی از زمان سیاسی» و اتکا به ضرب‌الاجل‌ها و تیت‌های خبری، صحنه سیاست را به صحنه نمایشی دائمی تبدیل کرده و این شیوه را به روابط بین‌الملل نیز تسری داده است. عرصه‌ای که می‌توان آن را بیش‌ژئوپولتیک نامید و مظهرش جنگ با ایران و صحنه تأثیری است که ترامپ در این جنگ به راه انداخته و البته رد خون و کشتار آن از لبنان تا یمن و ایران برجای مانده و عواقب این سیاست‌ها بر زندگی مردم ایران و ونزوئلا و کوبا و اوکراین و روسیه آشکار شده است. خلاصه آن که به نظر او بیش‌سیاست

غربی (شاید در تقابل با کم‌سیاست چینی) شیوه غالب روزگار است و بدون نهادسازی مسنجم در بالا و پایین جامعه، چشم‌اندازی برای پایان این دوران متصور نیست.

یکی از جنبه‌های چشم‌گیر بزنگاه کنونی در غرب، درهم‌ریختگی فرهنگ سیاسی نخبگان است. در سراسر جهان آتلانتیک، آداب استوار حاکمیت دیگر پیوند امنی با کنش‌ها و نیت‌ها ندارند؛ تا حدی که رمزگشایی آن‌ها برای خود طبقه حاکم نیز دشوار شده است. رفتار ترامپ با امور جهانی فاحش‌ترین نمونه است. اظهاراتی سرسری («مذاکرات خیلی خوب پیش می‌رود») شاید نشانه‌ای از آغاز جنگ باشد، شاید هم نباشد. تهدید به نابودی («تمدنی کامل امشب از میان خواهد رفت») هم شاید نشان از آتش‌بس داشته باشد. [۱] ترامپ را معمولاً علت دیگر اغتشاش‌ها در جهان هم می‌دانند، از سردرگمی اتحادیه اروپا گرفته تا آشفتگی‌ها درباره هوش مصنوعی یا ناهماهنگی‌های استراتژیک در خاورمیانه. با این‌همه اگر خود ترامپ را فقط عارضه‌ای از تغییری کلی‌تر در فرهنگ طبقه حاکم بدانیم چه؟ ولو این‌که نشانه‌ای چنان وخیم باشد که پیامدهای زنجیره‌ای خودش را هم داشته باشد.

تجربه اقشار پایین‌تر جامعه شاید امکاناتی برای قیاس با این آشفتگی نخبگان به دست دهد. برآمدن اشکال جدید آنلاین از فرهنگ سیاسی مردمی در غرب، در دهه ۲۰۱۰ موجب پیشنهاد اصطلاح «بیش‌سیاست» [۲] شد تا این جوش‌و‌خروش نامتعادل را پس از دوران «پساسیاسی» [۳] دهه ۱۹۹۰ توصیف کند. [۴] در حالی‌که تهاجم

بیش‌سیاست در میانه این دهه توده‌ها را گرد می‌آورد و شتاب می‌گرفت، ژانرهای تازه‌ای از سیاست نمود یافت و ژانرهای کهنه بازسازی شدند: سیریزای یونان، پودموس اسپانیا، جرمی کوربین، برنی سندرز، جنبش “جان سیاهان مهم است” و حزب فرانسه تسلیم‌ناپذیر در طیف چپ و حزب طلوع طلایی یونان، حزب بُکس اسپانیا، نایجل فاراژ، جنبش ماگا [عظمت را دوباره به آمریکا بازگردانیم] و مارین لوپن در طیف راست. بیشتر این تحرکات شیوه‌ای از مشغله به جهان سیاست ماندند که از زیست‌جهان‌های آنلاین الگو می‌گرفت و مشخصه‌شان هجوم‌های دسته‌جمعی زودگذر و هیجانات بالا بود: “جنگ مانوری” با فوران‌های منقطع کنشگری، چرخه‌های آتشین خشم و خستگی، یافتن پیروان به شیوه دنبال‌کنندگان [۵] شبکه‌های مجازی و تعقیب برای شکار جادوگران. مداخلات انتخاباتی این دوران معمولاً وابسته به ویتترین رئیسی با سبکی اینفلوئنسرمانند است که کل سازمان را در مشت خود دارد. در قیاس با تیپ‌ایده‌آل وبری از عقلانیت سیاسی بوروکراتیک -همان حال وزارتخانه‌ای کیف‌به‌دست-، شیوه جدید به جای برنامه‌ریزی برای نسل‌های آتی، در پی راهکارهای آنی و بیشتر متکی به پیغام دادن آنلاین است تا زیرساخت‌های فیزیکی. شیوه بیش‌سیاسی به رغم تمامی هیجانی که در خود دارد، فاقد ابزارهای سیاست توده‌ای است؛ بیش از هر چیز فاقد اشکال قدرتمند حزبی است و از همین‌رو ناتوان از ایجاد تغییری انضمامی.

پیامدهای متضاد

آیا مفهوم بیش‌سیاست می‌تواند به ردیابی و تبیین الگوهای رفتاری در میان طبقات حاکم نیز کمک کند؟ و نه فقط در آمریکا، بلکه در اروپا هم؟ خطوط کلی این بیش‌سیاست نخبگانی را می‌توان به بهترین نحو در قیاس با پس‌سیاست دهه ۱۹۹۰، در دو سطح بالا و پایین ترسیم کرد. از نظر اقتصادی، هجوم هماهنگ سرمایه‌داری در سال‌های تاچر و ریگان، طبقات کارگر را با دستمزدهای راکد، ساعات کاری طولانی‌تر و بدهی‌های رو به رشد به امان خدا رها کرد. از نظر اجتماعی و فرهنگی، بازاری‌سازی تهاجمی زندگی روزمره و اتمیزه‌شدن جامعه مدنی، همراه با تضعیف احزاب توده‌ای، اتحادیه‌های کارگری و مسکن عمومی، نوعی نهادزدایی مردمی [۶] پدید آورد. از حیث طبقاتی، این تحولات شکاف‌های اجتماعی موجود را پیچیده‌تر و عمیق‌تر کرد، با این حال این گسل‌ها ندرتاً بازتاب سیاسی پایداری یافتند؛ فرآیندی موجد چیزی که کلاوس دوره، جامعه‌شناس آلمانی، demobilisierte Klassengesellschaften [جوامع طبقاتی بسیج‌زدایی‌شده] نامید. [۷] از نظر سیاسی، هرگونه افق پس‌سرمایه‌داری در سال ۱۹۸۹ محو شد، افقی که سوسیالیسم دولتی نماینده آن بود؛ همزمان سوسیال‌دموکراسی نیز رو به افول گذاشت، چرا که احزاب کارگری سابق با نام‌های جدیدی چون سوسیال‌لیبرال یا "چپ میانه" خود را معرفی کردند. برآیند این وضع برای سیاست انتخاباتی دهه

۱۹۹۰ روی‌گردانی توده‌ای از پایین بود؛ واقعیتی که پیتر میر از نخستین کسانی بود که آن را دریافت.[۸]

پیامد این وضعیت برای طبقات حاکم هم سرنوشت‌ساز از آب درآمد. از حیث اقتصادی، دهه ۱۹۹۰ با مقررات‌زدایی‌هایش، توانست ثروت‌های بادآورده و جریان‌های پرشتاب سرمایه جهانی را به بار آورد. از نظر اجتماعی و فرهنگی، طبقه صاحبان دارایی گسترش یافت و متنوع‌تر شد و در را به روی فوج تازه‌ای از ابرثروتمندان جدید گشود. از نظر سیاسی، چنان که میر هم اشاره کرده، نخبگان نیز از مشارکت دموکراتیک عقب نشستند. این روی‌گردانی از بالا شکلی متفاوت از همتای مردمی‌اش یافت: نهادزدایی نبود، بلکه شکل "پناه بردن به جهان [نهادهای] رسمی" را به خود گرفت.[۹] نهادهایی که در دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰ در کانون توجه بودند و صدر اخبار را در اختیار داشتند (بانک مرکزی آمریکا، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و گروه هفت)، از پاسخگویی به مطالبات مردمی کاملاً مصون ماندند. در مقابل، بسیاری از این نهادها گشوده به نفوذ بنگاه‌های تجاری بودند، نفوذی که به میانجی شبکه‌های عظیم و پیچیده لابی‌گری در واشنگتن و بروکسل رخ می‌داد. اتحادیه اروپا در بروکسل، پس از پیمان ماستریخت[۱۰]، به تعبیر میر عامدانه به عنوان "سامان سیاسی سیاست‌زدوده"[۱۱] ساخته شد که از مطالبات شهروندی در امان بود، آن هم در حالی که با شکل‌گیری یورو و رشد فزاینده دستورالعمل‌های اتحادیه اروپا، سیاست‌های فراملی مصوب اتحادیه مدام نفوذی عمیق‌تر در زندگی روزمره می‌یافت.

اگر سیاست را ستیزه‌جویانه تعریف کنیم، یعنی مبارزه بر سر این‌که کدام شیوه‌های سازمان‌یابی اجتماعی باید بر قلمرویی مشخص حاکم شوند، برای طبقات حاکم نیز عصر "پساسیاسی" فرا رسیده بود. همه حالا سرخوشانه با تاچر هم‌نوا بودند که «هیچ بدیلی وجود ندارد»؛ اگرچه سوسیال‌لیبرالیسمی ملایم‌تر، خوش‌بینانه‌تر و حتی "مترقی" بدل به نگرش مسلط شد که مظهرش بلرها و کلینتون‌ها بودند و دوره‌های کوتاه‌مدت زمامداری راست‌های میانه هم هیچ خللی در این نگرش ایجاد نمی‌کرد. نخبگان حاکم نفوذ و کنترل خود را بر اشکال از درون تهی‌شدهٔ احزاب توده‌ای نگاه داشتند، اگرچه آژانس‌های تبلیغاتی، گروه‌های ارزیابی و نظرسنجی‌ها حال به جای کنفرانس حزبی یا شاخه‌های محلی و ساختارهای منطقه‌ای، عهده‌دار خلق "چشم‌انداز" شدند. مقامات حزبی هنوز وظایف عضوگیری و حمایت‌گری را انجام می‌دادند، چرا که دربان‌های دروازه‌های قدرت سیاسی بودند و هویت‌های حزبی‌شان (رنگ‌ها و نمادها و شعارهایشان) هنوز به انتخابات ساختار می‌داد. اما احزاب حاکم روزبه‌روز بیشتر به ابزارهای شبه‌دولتی یا وسایلی در دست طبقهٔ حامیان مالی تبدیل شدند و دیگر حتی ادعای انجام نقش سنتی خود در نمایندگی مردم را هم نداشتند. [۱۲] آنچه هابرماس در ایام سالخوردگی‌اش دگرگونی ساختاری جدید عرصهٔ عمومی توصیف کرد، درجهٔ بیشتری از اتمیزه‌شدن را بار آورد. [۱۳]

با این همه، همین عصر زرین نخبگان حاکم غرب، بذر مشکلاتی بالقوه را هم برای حاکمیت طبقاتی شان کاشت. نخست، همان دگرگونی ماهیت ثروت مبتنی بر مالکیت دارایی که نخبگان جدید بر امواج آن به قدرت رسیده بودند، انسجام درونی طبقات حاکم را در معرض خطر گسست قرار داد؛ برای همان طبقاتی که به طور سنتی ثروت، قدرت و سرزمین برایشان دست در دست هم پیش می رفت. آثار جهانی شدن اقتصادی - که مالکیت نهادهای خارجی بر دارایی های ملی و تضعیف طبقات سرمایه دار محلی را در میان گرداب سرمایه ها و بودجه های بین المللی به همراه داشت -، پیوندهای سابق خویشاوندی و فرهنگی میان نخبگان دولتی و صاحبان دارایی را هم گسست. این موضوع احتمال گسست های بیشتر را هم در رابطه با رأی دهندگان و هم با سایر بخش های سرمایه داری بالا برد. چنین فرآیندی در بریتانیا به حادترین شکل خود نمایان شد؛ جایی که مقررات زدایی تاچر از بخش مالی در سال ۱۹۸۶ موسوم به "انفجار بزرگ" [۱۴]، نه فقط "سرمایه داری نجیب زادگی" سیتی لندن [مرکز اقتصادی و بانکداری شهر] را به هوا فرستاد، بلکه ساختارهای ولایتی مدیران بانک های محلی و تجار باشگاه روتاری [۱۵] را نیز نابود کرد: همان خانواده هایی که بدنه رده های میانی حزب محافظه کار را تشکیل می دادند. جهانی شدن ثروت، در حالی که سیاست همچنان ملی باقی مانده بود، تناقضات درون نخبگانی مشابهی را در دیگر کشورها رقم زد. اگرچه فرانسه و آلمان بسیار سرسختانه تر تلاش کردند تا از "قهرمانان ملی" در مهندسی تراز اول خود محافظت

کنند (آخرین خودروسازی بریتانیایی مدت‌ها پیش فروخته شده بود)، اما بانک‌هایشان وام‌های مسکن کم‌اعتبار آمریکا را وسوسه‌انگیزتر یافتند. نقطه اتصال دولت و سرمایه در خود آمریکا وابستگی کمتری به خویش‌و‌تبار و روابط شخصی داشت و نهادی استوار در صنعت لابی‌گری یافته بود؛ صنعتی که مشوق‌ها و امتیازات شرکت‌ها را به سوی اعضای مورد نظر در کمیسیون‌های کنگره هدایت می‌کرد. اما آن‌جا هم آغاز ادغام‌ها و تملک‌های بی‌امان، تخلیه دارایی‌ها و برون‌سپاری، باعث سستی پیوندهای میان بنگاه‌های اقتصادی و قلمرو استقرارشان شد.

دوم، زوال شبکه‌های مویرگی احزاب توده‌ای که روزگاری دولت‌های منتخب را به حامیان محلی وصل می‌کردند، توانایی حاکمان را در ساخت بلوک‌های هژمونیک میان‌طبقاتی یا بسیج پشتیبانی از استراتژی‌های اقتصادی بلندمدت تضعیف کرد. در عوض، آن‌ها لاجرم برای اقناع به رسانه‌های جمعی متکی شدند؛ رسانه‌هایی که خود دچار افت مخاطب و کاهش تیراژ شده بودند. طبقات حاکم که دیگر ابزارهای نهادی مناسبی نداشتند، در قاعده‌مند کردن روابط نخبگان و توده‌ها و تسری قدرت به لایه‌های پایین‌تر جامعه یا در گستره کل کشور دچار بحران شدند. مدت‌ها پیش از بحران مالی ۲۰۰۸، پشتوانه‌های مردمی سست و گذرا شده بود؛ نوسانات انتخاباتی، عدم مشارکت و رأی اعتراضی به حاکمان مستقر، نظم جدید روزگار بود. در پی بحران، یعنی زمانی که بسته‌های نجات مالی دولتی و سیاست‌های تسهیل کمی [تزریق نقدینگی] به بهبود شکل [۱۶] انجامید و منجر به جهش ثروت صاحبان دارایی‌ها در برابر

مشکلات اقتصادی اقشار میانی جامعه شد، چنین تناقضاتی بدل به باری گران و نقطه ضعف شد. با سقوط آزاد آرای بسیاری از احزاب حاکم، صحنه برای ورود نیروهای بیش‌سیاسی آماده شد.

رادیکال شدن عدم انسجام

آیا صاحبان دارایی هم در دهه ۲۰۱۰، همپای تلاطمات سیاسی شدن برخاسته از پایین، دوباره سیاسی شدند؟ گزارش نشریه هاروارد بیزنس ریویو پاسخی مثبت می‌دهد: «امروزه تقریباً همه چیز در کسب‌وکار سیاسی شده است»:

وقتی شرکت هواپیمایی دلتا در پی تیراندازی سال ۲۰۱۸ در مدرسه‌ای در فلوریدا تخفیف‌های اعضای انجمن ملی سلاح (NRA) را لغو کرد، تهدید به قطع یارانه سوخت در ایالت جورجیا شد. وقتی دیزنی از حقوق هم‌جنس‌گرایان (LGBTQ+) در فلوریدا حرف زد، وضعیت و اختیارات ویژه حاکمیتی‌اش را در این ایالت از دست داد. وقتی شرکت اچ‌آندام (H&M) درباره تامین پنبه و وضعیت حقوق بشر در چین ابراز نگرانی کرد، درآمدهایش در آن کشور سقوط کرد. مک‌دونالد هم با بروز بحران اوکراین ناچار شد تجارتی را که طی ۳۰ سال با زحمت در روسیه ساخته بود رها کند و خارج شود. [۱۷]

هاروارد بیزنس ریویو معضل نخبگان شرکتی آمریکا را چنین تشخیص می‌دهد: نابرابری‌های ثروت و درآمد آشکارتر شده و به اختلاف منافع و

عقاید دامن زده که دامنه‌شان به سرعت در شبکه‌های اجتماعی گسترده می‌شود و در همین حین، محیط کار به «بستری برای جامعه‌پذیری و ابراز خود» بدل شده است. گزارش چنین نتیجه می‌گیرد: «انتخاب‌هایی که شاید از نظر ناب اقتصادی روشن و بی‌ابهام بودند -مانند حوزه فعالیت، محل کسب‌وکار، طرف‌های تجارت و حتی قیمت‌گذاری کالاها یا استخدام و ترفیع کارکنان- حالا می‌توانند به راحتی دستخوش پیچیدگی‌های سیاسی شوند».

خاستگاه‌های رادیکال‌شدن مدیران ارشد دلتا و دیزنی در سطح گفتمانی را تا حدی می‌توان در تلاش دموکرات‌ها برای جبران ایدئولوژیک نحوه مدیریتشان در بحران مالی جست‌وجو کرد؛ تجلی مشهورش حمایت اوباما از فمینیسم دانشگاهی بود که با نامه رسمی عمومی در سال ۲۰۱۱ درباره شکایات مربوط به آزار و تبعیض جنسیتی در چارچوب بخش نهم قانون اصلاحات آموزشی سال ۱۹۷۲ [۱۸] صورت گرفت، نامه‌ای که درست در روز آغاز دومین کارزار ریاست‌جمهوری‌اش ارسال شد، در شرایطی که شمار بیکاران آمریکا به ۱۵ میلیون نفر رسیده بود. تسری سیاست‌های تکثرگرایی از دانشگاه به فضاهای فن‌آوری و تجاری با کارچاق‌کنی شرکت‌های مشاوره‌ای نظیر مک‌کینزی [۱۹] شتاب یافت و در قالب اهداف ESG (اهداف زیست‌محیطی، اجتماعی و حکمرانی شرکتی) [۲۰] گنجانده شد، اهدافی که کم‌کم بخش قابل‌توجهی از گزارش‌های شرکت‌ها را به خود اختصاص دادند. سیاستمداران پرنفوذ جریان اصلی حاکم نیز همین راه را پیمودند؛ نانسی پلوسی و کی‌یر استارمر در سال

۲۰۲۰ عکس‌هایی از خود گرفتند که [در اعتراض به نژادپرستی] در کمال خضوع زانو زده بودند. رادیکال‌شدن کلامی لیبرالیسم طبیعتاً با واکنشی پایاپای و معکوس از سوی جبهه محافظه‌کار مواجه شد. ترامپ در نخستین دور نامزدی‌اش با شعار «کشتار آمریکایی!» [۲۱] نوای رادیکال‌تری در قیاس با سیاست‌های ساده‌لوحانه دموکرات‌ها در طرفداری از تکثرطلبی و برابری و شمول نواخت. اما شرح جزئیات این جنگ‌های فرهنگی در اینجا کمتر اهمیت دارد تا خود واقعیت گسست ایدئولوژیک میان نخبگان؛ گسستی که این سیاسی‌شدن مجدد به تشدید آن کمک کرد.

شاخص دیگر، قطبی‌شدن فزاینده سیاسی نخبگان تجاری آمریکاست. مدیران ارشد به طور سنتی تکیه‌گاهی قابل‌اعتماد برای حمایت از حزب جمهوری‌خواه بودند، اما حالا حدود ۲۵ درصد از آنان به عنوان دموکرات ثبت‌نام کرده‌اند. نتیجه آن‌که «افراد تشکیل‌دهنده یکی از قدرتمندترین گروه‌های ذی‌نفع یا همان نخبگان شرکتی، گویی دچار گسستی ایدئولوژیک شده‌اند و تا حدی حتی جبهه خود را عوض می‌کنند» [۲۲]. همان‌طور که دیلان رایلی در سال ۲۰۲۴ اشاره کرده است:

سیستم دوحزبی به طور تاریخی طبقه کارگر را میان دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان تقسیم می‌کرد و بلوک‌های عمودی حاصل با تلفیقی از وعده اعطای امتیازات و عوام‌فریبی شخصیت‌محورانه تحکیم می‌شدند. با این حال، این احزاب پس از دستیابی به قدرت معمولاً برنامه‌های انتخاباتی خود را کنار می‌گذاشتند و به سوی میانه طیف سیاسی می‌چرخیدند. اما آنچه در دوره اخیر رخ داده... شورش‌های درون‌حزبی در هر دو سر طیف راست و چپ است... این امر وضعیتی خطرناک برای حاکمان می‌آفریند که دیگر نمی‌توانند به راحتی ابزار مناسبی برای اعاده موازنه بیابند. [۲۳]

همراه با رشد اختلافات جناحی در میان نخبگان، فردگرایی محض نیز سر برمی‌آورد، همان‌گونه که در کنشگری میلیاردرها از قبیل خانواده کوک، ادلسون‌ها و خود ترامپ مشهود است؛ همان نوع کنشگری که نیروی محرکه قطبی‌شدن طبقه حاکم بوده است. به تعبیر هرمان مارک شوارتز: «اقشاری از نخبگان که همکاری‌شان برای اداره سیستم ضروری است»، حالا «منافع خصوصی خود را به بهای از دست رفتن منافع جمعی طبقاتی‌شان در اولویت قرار می‌دهند». [۲۴]

عدم انسجام نخبگان متغیری است که حتی به اندازه خشم مردمی هم در جنجال‌ها و هیاهوهای سیاسی سال‌های اخیر به آن توجه نشده است. در هر دو سوی اقیانوس اطلس، رهبران غربی مدت‌هاست -در همین سطح عمودی [بینا طبقاتی]- دارند برای کسب حمایت مردمی

کافی برای ماندن بر سر قدرت با دشواری دست‌وپا می‌زنند، چه رسد به این‌که بتوانند ائتلافی پایدار با همراهی اکثریت بسازند. ناکامی دموکرات‌ها در تبدیل استراتژی صنعتی سبز خود - که ایجاد مشاغل انرژی سبز در ایالت‌های قرمز هوادار جمهوری خواهان را تشویق می‌کرد - به پیروزی انتخاباتی در سال ۲۰۲۴، فقط تازه‌ترین نشانه از همین موضوع است که خریدن رضایت مردم برای برنامه‌های نخبگان در میان نوسانات رأی‌دهندگان و مدعیان ضدسیستم در راست و چپ چقدر سخت شده است. [۲۵] در همین حال، طبقات حاکم در سطح افقی در تکاپو هستند تا میان فراکسیون‌های مختلف سرمایه انسجام ایجاد کنند و به صاحبان دارایی کمک کنند تا منافع خود را فراتر از مرزهای بخش‌های اقتصادی یا جغرافیایی سامان دهند. همین وضعیت هم به نوبه خود دستیابی به انسجام استراتژیک را دشوارتر می‌کند، موضوعی که در آشفتگی‌های ژئواکونومیک سال گذشته مشهود بود، از تب تعرفه‌ها گرفته تا تخریب زیرساخت‌های نفت و گاز خلیج فارس و ارباب نیروی کار مهاجر کم‌دستمزد. ترامپ بیش‌سیاست‌ورزی است که نه علت، بلکه برآیند همین ازهم‌گسیختگی نخبگان است؛ کارگزار سناریویی که فاقد چارچوب ساختاری ثبات‌بخش است.

آشفتگی در اروپا

البته آنچه ترامپ تسریع می‌کند، عدم انسجام بیشتر است، همان طور

که وضعیت کنونی اروپا هم موید همین موضوع است. مجموعه‌ای از وابستگی‌های ژئوپلیتیک و اقتصادی از پیش موجود در اروپا باعث شده گسست نخبگان و ناکامی در شکل‌دهی به بلوک‌های میان‌طبقه‌ای بسیار ناکارآمدتر از آمریکا باشد. احزاب جریان اصلی هنوز در سه کشور بزرگ اروپا قدرت را در دست دارند، اما موقعیتشان متزلزل است و رهبران‌شان به شدت نامحبوبند که نشانه‌ای از حالت بیش‌سیاسی رأی‌دهندگان است. در آلمان، مرتس رهبری ائتلافی بی‌هدف و بدخلق را بر عهده دارد که روی هم فقط ۴۵ درصد آرا را کسب کردند؛ محبوبیت شخصی او روی منفی ۶۴ است. [۲۶] اگرچه آلمان رهبر بالفعل بلوک اتحادیه اروپاست، نخبگان حاکمش نمی‌توانند انسجام و پشتیبانی مردمی کافی برای راه‌اندازی دوباره صنایع صادراتی خود در برابر رقابت چین و فشارهای انرژی آمریکا گرد آورند، چه رسد به این‌که استراتژی قاره‌ای تدوین کنند. دولت مکرون در فرانسه، از زمان انتخابات پارلمانی ۲۰۲۴ فاقد حمایت پارلمانی برای تصویب بودجه بوده است، یعنی از زمان همان انتخاباتی که ائتلاف او در دور نخست آن، پس از ملانشون و لوپن سوم شد. [۲۷] در بریتانیا، به لطف سیستم اکثریت ساده [۲۸] و جناح راستی که میان محافظه‌کاران و حزب ریفرم تقسیم شده، حزب کارگر به رهبری استارمر در سال ۲۰۲۴ با کسب ۴۱۱ کرسی (از ۶۵۰ کرسی) پیروزی قاطعی به دست آورد، آن‌هم با اختیاری که تنها از سوی ۲۰ درصد کل واجدان شرایط رأی‌دهی اعطا شده بود و تعداد کل آرای مردمی‌اش حتی از آرای کوربین در سال ۲۰۱۹ هم کمتر بود. [۲۹]

این فقدان پشتوانه عمودی در میان حاکمان اروپایی را می‌توان تا حدی با ناتوانی آن‌ها در متحد کردن فراکسیون‌های مختلف سرمایه‌داری پشت یک استراتژی منسجم توضیح داد که بتواند راهکاری برای احیای اقتصادهای راکدشان ارائه کند؛ اقتصادهایی گرفتار میان دیکته‌های بازارهای اوراق قرضه، "گذار انرژی" [۳۰] رو به افول در آلمان، بار مقررات‌گذاری "سرمایه‌داری مبتنی بر قانون‌پذیری" [۳۱] در اتحادیه اروپا، وزن سنگین و روبه‌رشد مراقبت‌های اجتماعی از سالمندان، زیرساخت‌های عمومی ناکارآمد، تولیدات صنعتی شکست‌ناپذیر و ارزان‌قیمت چین و شوک فلج‌کننده و خودکرده قیمت گاز که برآمده از تقصیر و ناکامی‌شان در تدوین و حمایت از پاسخی دیپلماتیک به مساله اوکراین و روسیه بود. طبقات حاکم بر اروپا به‌جای رویارویی مستقیم با این مشکلات، فرمان آماده‌باش نظامی علیه روسیه صادر می‌کنند و آزمندانه مشغول شمارش انبار تسلیحاتی اوکراین فقیر و جنگ‌زده برای خزانه دارایی‌های ارتش آینده اتحادیه اروپا هستند.

پس از سال‌ها تحقیر اوکراین به عنوان در یوزه‌گری پیرامونی و در دسرساز که نیازمند انضباط مالی سخت‌گیرانه و نوامپریالیستی است (مشخصاً نگاه کنید به توافق‌نامه مشارکت اتحادیه اروپا و اوکراین در سال ۲۰۱۳)، چهره‌هایی در حالت عادی بوروکرات، از قبیل مرتس و استارمر حالا با چرخشی ناگهانی به سوی "اوکراین‌دوستی" شدید، ناگهان به حالت بیش‌سیاست پا گذاشتند، اگرچه شور و انرژی‌شان بسیار با واقعیت

مادی و سیاسی فاصله داشت. با وجود ناتوانی آشکار در جلب حمایت مردمی، شوروشوقشان برای بودجه‌های نظامی، از ناوهای هواپیمابر و جنگنده‌ها گرفته تا بهترین موشک‌های بالستیک قاره‌پیما تاب می‌خورد؛ درست مثل معشوقه‌ الیگارشی که قیمت کیف‌ها یا گوشواره‌های مختلف را با هم مقایسه می‌کند. با این‌همه، ناتوانی‌شان در تدوین استراتژی منسجم برای تسلیح مجدد قاره اروپا هم دست‌کم درست به اندازه ناتوانی‌شان در تدوین استراتژی اقتصادی ملی است. پاریس اصرار دارد که چنین اقلامی باید "ساخت اروپا" باشند، به بیان دیگر تولیدشده توسط شرکت‌های هوافضای تراز اول فرانسه؛ برلین شاکی است که این شرکت‌ها بیشتر از بودجه‌شان خرج می‌کنند و تحویل سفارش‌هایشان چهل سال طول می‌کشد؛ لندن هم با ناو هواپیمابری که حزب کارگر در دوره تونی بلر و گوردون براون سفارش داده بود و حالا دائماً برای تعمیرات زمین‌گیر است، دست به دعا برداشته به امید آن‌که واشنگتن همچنان پشتیبانش باقی بماند.

اتحادیه اروپا از نظر نهادهای هماهنگ‌کننده کمبودی ندارد - کمیسیون اروپا، شورای اروپا، اکوفین [شورای امور اقتصادی و مالی اتحادیه اروپا]، پارلمان، سیستم سه‌جانبه (تریلوگ) و مواردی از این دست - تازه از بانک مرکزی اروپا و دیوان دادگستری اروپا بگذریم؛ لذا کنترل احزاب جریان اصلی بر این سیستم، اکثریتی اجماعی را برایشان تضمین می‌کند. اما آنچه اتحادیه ندارد، همان استراتژی است که بلوک‌های اجتماعی اروپا بتوانند آن را نماینده منافع خود بدانند، همان استراتژی که متأثر از

تشکل‌های حزبی ریشه‌دار باشد و از طریق آن‌ها ترویج شود. هیچ نهاد تجمیع‌کننده‌ای از این دست در افق پدیدار نیست که هم قادر به مفصل‌بندی منافع تجاری منسجم برای اتحادیه اروپا باشد و هم پایگاهی مردمی برای پشتیبانی از آن بسازد. پیامدها آشکارند: به‌جای مذاکره برای صلح پایدار با روسیه که به حق تعیین سرنوشت اوکراین احترام بگذارد، بحث‌های اتحادیه اروپا پشت درهای بسته، حول این محور می‌چرخد که کشورهای عضو از چه سیستم اعتباری برای تسلیح خود علیه همسایه بزرگ قاره‌ای‌شان استفاده کنند. همراه با همه این‌ها، تلاش‌های مکارانه هر یک از آن‌ها برای عزیز ماندن نزد پنتاگون از طریق تدارک و پشتیبانی از جنگ تجاوزکارانه ترامپ و نتانیاهو علیه ایران در جریان است، در حالی که همزمان از نظم بین‌المللی مبتنی بر قانون لاف می‌زنند.

کارهای محرم اسرار اتحادیه اروپا، لوک فن‌میدلار [۳۲] و مؤسسه ژئوپلیتیک بروکسل او نمونه‌ای گویا از غلتیدن در دامن نظامی‌گری بیش‌سیاسی است. فن‌میدلار در دهه ۲۰۰۰، "سیاست زیرکانه سیاست‌زدایی" در اتحادیه اروپا را می‌ستود؛ سیاستی که تاریخ جنگ‌های خونین و درونی قاره اروپا را به صورت "مذاکرات بی‌پایان بر سر تجارت، مواد خام و یارانه‌های کشاورزی" والایش می‌داد و دگرگون می‌کرد. [۳۳] امروز اما او در قامت البریج کولبی [۳۴] جهان کهن [اروپا] ظاهر شده است و به حاکمان اروپایی کمک می‌کند تا میل به قدرت‌ورزی را دوباره در خود زنده کنند، در حالی که مؤسسه ژئوپلیتیک بروکسل آنان را برای عصر جدید ژئواکونومی مهیا می‌سازد. او به جای سیاستی صلب و مبتنی بر

قواعد که تخصص اصلی اتحادیه اروپا بود، حال اتحادیه را به پیش گرفتن "سیاست رویدادها" [۳۵] در افق کوتاه مدت ترغیب می‌کند. ابزار نهادی این طرح، نسخه بازسازی‌شده‌ای از "آژانس دفاعی اروپا" [۳۶] خواهد بود؛ مجمعی که در آن مقامات نظامی ملی می‌توانند حول دستور کاری مشترک به همفکری بنشینند. فن‌میدلار می‌خواهد این آژانس را بر پایه الگوی یوروگروپ [۳۷] ارتقا دهد؛ همان محفل پشت درهای بسته که وزرای دارایی منطقه یورو، طی بحران یورو و زیر نگاه تیزبین ولفگانگ شویبله [۳۸]، فردی را به عنوان "اولی بین همتایان" [۳۹] برای هدایت بحث‌های محرمانه‌شان انتخاب می‌کردند.

این قیاس بسیار روشن‌گر است. یوروگروپ مظهر عقب‌نشینی طبقات حاکم از تعامل دموکراتیک با جامعه بود و در جریان بحران به عنوان باشگاهی غیرشفاف برای نخبگان از هر سو هدف نقد قرار گرفت؛ نهادی فاقد هرگونه پاسخگویی یا نظارت عمومی که وزرا در فضایی از خوش‌وبش غیررسمی و دوستانه، درباره کاهش بودجه‌هایی رایزنی می‌کردند که میلیون‌ها شهروند اتحادیه اروپا را به بیکاری و فلاکت محکوم می‌کرد. طبق نقشه مؤسسه ژئوپلیتیک بروکسل، آژانس دفاعی اروپا همان شهروندان را نه فقط از طریق محاسبات بودجه نظامی، بلکه با "بازتجهیز فکری" نیز برای جنگ آماده خواهد کرد. شاید نظرسنجی‌ها از حمایت مردم از "استقلال استراتژیک" بزرگ خبر دهند، اما بدنه رأی‌دهندگان اروپا هرگز به رهبران خود اختیار نداده‌اند که شتابان وارد یک مسابقه تسلیحاتی قاره‌ای شوند. سیاست آنی و رویدادم‌دار

فن‌میدلار بازتابی است از عدم انسجام اندیشه اروپایی: نوسازی تسلیحاتی با شروط و معیارهای آمریکایی که این‌بار ردایی حاکمیت‌طلبانه به تن کرده است. این وضعیت نشانه‌ای از غیاب چشم‌اندازی منسجم است؛ چشم‌اندازی که نخبگان اروپایی از طریق آن بتوانند از شکاف‌های ملی و شکاف میان بخش‌های مختلف سرمایه‌داری فراتر روند و در جهان جدید ترامپی به نوعی عاملیت دست یابند.

بیش‌سیاست بر سر کار

اگر پس‌زمینه ساختاری بیش‌سیاست نخبگانی کمابیش همین باشد؛ یعنی بازسیاسی شدن در شرایط گسست طبقه حاکم، آن‌وقت شکل سیاسی ترامپیسم مرحله دوم چیست؟ ترامپ در دور نخست زمامداری‌اش دست‌وپا می‌زد تا جای پای خود را در کاخ سفید محکم کند. او که مبهوت از پیروزی‌اش و هراسان از دامنه اختیارات دادستان ویژه تحقیقات [مداخله روسیه در انتخابات] بود و گرفتار میان مقاماتی که علیه‌اش برای استیضاح شهادت می‌دادند و دچار درز اطلاعات از دفتر بیضی کاخ سفید، در دور اول حضوری ناکارآمد داشت. [۴۰] وقتی از کاخ سفید بیرون انداخته شد، فراغتی برای برنامه‌ریزی یافت و تیمی از وفاداران (میلر، ووت، وایلز) [۴۱] نحوه به‌کارگیری اهرم‌های قدرت را برایش طراحی کردند. ژانویه ۲۰۲۵ احتمالاً سرآغاز عصری جدید بود که برای نخستین بار اپوزیسیونی بیش‌سیاسی، مجهز به ابزارهای مدیریت

دستگاه اجرایی بر سر کار آمد. بیش‌سیاست ترامپ در قدرت را از این‌رو می‌توان شکل‌بندی مختلطی دانست: آمیزه‌ای ناپایدار از فیلم بازی کردن معمول ترامپی و همان شو‌من از مُد افتادهٔ دورهٔ فاکس‌نیوز که هویتی سیاسی و چندرنگ (از هوی لانگ [۴۲] گرفته تا امپراطور نرون) به هم زده و چرخشی ماهرانه به سمت شبکه‌های اجتماعی داشته و آن را با عقلانیت بوروکراتیک نیروهای نظامی و نیروی امنیت داخلی همراه کرده است. این مخلوط به‌هیچ‌وجه خلوص شیمیایی ندارد. تازه اکنون شیوهٔ بیش‌سیاستی را به ساحت سیاست خارجی هم تسری داده که اگر بخواهید می‌توانیم نامش را بیش‌ژئوپلیتیک بگذاریم.

سایرین برآیند انضمامی دور دوم ترامپ را تا به امروز بررسی کرده‌اند. [۴۳] هدف اینجا ثبت دلالت‌های این وضعیت به عنوان وجهی [۴۴] از حکمرانی است؛ منظور فراتر از معجون سیاست‌های دست‌راستی دستپخت بنیاد هریتیج است. برجسته‌ترین خصیصهٔ این وجه حکمرانی بی‌تردید «سیاست رویدادمدار» [۴۵] است یا به ابداع فن‌میدلار: «سیاست رویدادها». اگر دولت‌ملت معمولاً افقی بلندمدت یا میان‌مدت را ملاک قرار می‌دهد، ترامپ در عوض بر انقباضی رادیکال از زمان سیاسی فرمان رانده است. همان‌طور که ایوان کراستف اشاره کرده است:

جوهر انقلاب ترامپی... درونپاشی خود زمان است. ترامپ هیچ علاقه‌ای به چیزی که پیش از او رخ داده ندارد و نگران چیزی نیست که پس از او روی می‌دهد. چنان رفتار می‌کند که گویی با خروجش از صحنه، تاریخ باید با ترمزی ناگهانی متوقف شود. همین رویکرد توضیح می‌دهد که چرا او معتقد است تمام جنگ‌ها باید ظرف چند هفته، اگر نگویید چند روز، خاتمه یابند. تجربه ترامپ از زمان در رفتار سیاسی‌اش مرکزیت دارد. رئیس‌جمهور از حیث استراتژی بلندمدت فکر نمی‌کند، بلکه بر اساس ضرب‌الاجل‌ها می‌اندیشد. مانند کارگردانی است که فیلم نمی‌سازد، بلکه فقط آئونس فیلم‌هایی را می‌سازد که هرگز ساخته نخواهند شد... درک انقلابی ترامپ از زمان، در غیاب هرگونه پروژه انقلابی، هم منبع قدرت است و هم منبع آسیب‌پذیری. او حس فزاینده اضطراب در میان مردم را بدل به سلاح خود می‌کند. اضطراب وجودی از این‌که "زمانی نمانده"، مانع از طرح این پرسش می‌شود که: "زمان برای چه چیزی؟" [۴۶]

چه می‌شود اگر بنا باشد این کوتاه‌مدت‌گرایی [۴۷] را صرفاً خصلتی فردی ندانیم، بلکه محصولی ساختاری تبیین کنیم؟ چنان که جان‌اتان وایت ذکر کرده، ناپدید شدن نهادهای میان‌طبقاتی در دوران پس‌اسیاسی دهه ۱۹۹۰، تصور آینده‌ای مشترک را برای نخبگان هم دشوارتر ساخته است، آینده‌ای که تسلط بر زمان حال تغییرپذیر را تضمین کند. حزبی توده‌ای زمانی «محملی لازم» بوده است «برای میانجی‌گری میان آینده‌های نزدیک و دور، و میان آن‌چه در حال حاضر دست‌یافتنی است و آن‌چه در نهایت مطلوب است». [۴۸] آؤنر اوفر نیز بر همین سیاق اشاره کرده که کم‌رنگ

شدن مرز میان امر عمومی و خصوصی، زمان‌بندی قدیمی‌تر سیاست‌گذاری دولتی را با چرخه‌های آتی بازارهای خصوصی تلفیق کرده است. [۴۹] ناممکنی فزاینده برنامه‌ریزی یا ناتوانی در گردآوری نخبگان حول یک پروژه بلندمدت، یکی از مشهودترین عوارض این وضعیت است. در واقع سیاستی مطلقاً رویدادمدار در میان است که دغدغه اصلی‌اش تأثیری است که هر تصمیم ممکن است بر چرخه رسانه‌ای آمریکا بگذارد؛ می‌توان گفت: انتقام چشم‌انداز بودریار از سیاست آمریکا به مثابه نمایشی دائمی.

این عدم انطباق زمانی [۵۰] دو پیامد تشدیدکننده یکدیگر دارد که شایان توجه است. نخست، خوانشی که پیشنهاد شد، به معنای نوعی افول کنترل نخبگان بر مازاد اجتماعی نیست؛ شواهد محکمی وجود دارد که نشان می‌دهد کنترل حتی افزایش هم یافته است. [۵۱] با این حال، از دست رفتن لنگر سیاسی نخبگان غربی، شکاف میان فراکسیون‌های مختلف سرمایه را عمیق‌تر کرده و برنامه‌ریزی بلندمدت میان آن‌ها را دشوارتر ساخته است. شگفتی کراستف از ”درک انقلابی ترامپ از زمانمندی“ از همین روست، کنشگری که بی‌رحمانه بر تمام روزهایی چنگ می‌اندازد که از ناپدید شدن سازوکارهای انسجام‌بخش نخبگان پدید آمده‌اند و سیاست دست‌اندازی و غارتش دست‌کم وعده منفعتی مستقیم می‌دهد. ترامپ به عنوان نمونه‌ی اعلای بیش‌سیاستمدار، در کشمکشی حقیرانه بر سر رانت‌ها گویی نوید پاداشی سهل و آسان می‌دهد.

دوم، قلع و قمع نخبگان مستلزم زنجیره فرماندهی متشنجی میان رهبران و بدنه سرمایه دار حامی شان نیز است. ترامپ در واقع توانسته بخش گزیده، اما نیرومندی از سرمایه آمریکایی را زیر بال و پر خود بگیرد، بخش هایی از قبیل صنایع فسیلی، رده های بالای صاحبان سهام خصوصی، مدیران میانی حومه شهرها و همچنین توانسته بخش هایی از طبقه کارگر پسا صنعتی "بدون مدرک" را با خود همراه کند. افزایش قیمت نفت شاید در توزیع نامتوازن معمول، نتایج مفیدی برای برخی از حامیان ثروتمند در ائتلاف ترامپ داشته باشد. با این همه آنان به هیچ وجه کنشگرانی دارای کنترل نیستند؛ نه ربودن مادورو و نه "ماجرای گرینلند" ظاهراً موج پشتیبانی مستقیمی در میان آنان ایجاد نکرد. در حالی که خود ترامپ با صدای بلند کودتای ونزوئلا را قاپیدن نفت خواند، مدیران نفت آمریکا به هیچ وجه مشتاق مداخله ای نبودند که عرضه جهانی را افزایش دهد. با توجه به نوسانات بیش سیاسی، روشن نیست ائتلاف میان طبقاتی ترامپ چقدر می تواند پایدار و ماندگار باشد. شکنندگی این ائتلاف همین حالا هم در سقوط آزاد میزان محبوبیتش مشهود است که با افتضاحی همراه شده که در ایران به بار آورده است. همبسته چنین وضعیتی سیاستی است که به جای برنامه ریزی نخبگان، مبتنی است بر کور کردن مقطعی بحران ها و تصاحب تیتراهای خبری.

اگر به تشخیص بیش سیاست بها دهیم، چه مقدار از همه این ها گذرا از آب درخواهد آمد؟ ترامپ به بی علاقه ای به قانون گذاری شهره است. جای

تعجب ندارد که جلوی بسیاری از جنجالی‌ترین و نفس‌گیرترین سیاست‌های داخلی‌اش تا امروز گرفته شده است. دپارتمان بهره‌وری دولت (DOGE) [۵۲] برچیده شده و استخدام مجدد کارمندان فدرال آغاز گشته است. دیوان عالی اکثر تعرفه‌ها را باطل کرده و بازپرداخت آن‌ها در جریان است. صدها فرمان اجرایی در دادگاه‌ها معطل مانده‌اند. اما قضاوت متظاهرانه کماکان خصیصه‌ای شاخص باقی مانده است: اگرچه یورش‌های اداره مهاجرت و گمرک (ICE) به شهرها به سطوحی از وحشی‌گری بازگشته که دیگر تقریباً فرق چندانی با دوران اوباما ندارد، اما گولاگ بازداشتگاه‌ها در سراسر ایالت‌های جنوبی رو به گسترش است. بیش‌ژئوپلیتیک بی‌تردید اثر خود را بر جای خواهد گذاشت؛ پشتیبانی ترامپ از دستور کار اسرائیل در کشتار منطقه‌ای، ردی از مرگ و ویرانی از غزه تا لبنان و یمن و ایران به جا گذاشته است و نیز چپاول ونزوئلا و به قحطی انداختن کوبا و دامن زدن به جنگ روسیه و اوکراین که قول توقفش را داده بود، همگی از این دستند. قضاوت در این باره که همه این اقدامات تا چه حد از ”روال متعارف“ ایالات متحده دورند، بر عهده مورخان آتی است.

بیش‌ثباتی؟

از دست رفتن هماهنگی طبقات حاکم منطقه آتلانتیک، تصویر معکوس خود را در ثبات همتای چینی‌شان می‌یابد. حزب کمونیست چین طی

دهه گذشته اتفاقاً تسلط خود را بر دولت و جامعه چین افزایش داده است و به نوعی "دولت حزبی" را تقویت کرده است. [۵۳] حاکمیت چین از این طریق جانشینی برای "سیاست سیاست‌زدوده" آفریده است؛ همان سیاستی که وانگ هوی آن را قاعده حاکم بر شرق و غرب در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ می‌دید. [۵۴] چین شی جین‌پینگ ژانر جدیدی از سیاست حزبی متمایز قرن بیست‌ویکمی ارائه می‌دهد که نه مائوئیستی است و نه دنگیستی [۵۵] و آشکارا با بیش‌سیاست مسلط در غرب متفاوت است.

پیامدهای اقتصادی این نهادگرایی امروزه جلوه‌ای چشمگیر یافته است. با توجه به ماهیت غیرمتمرکز دولت چین که رهنمودهای مقررات‌گذارانه و تنظیم‌گرانه را از پکن به استان‌ها می‌فرستد، می‌توان گفت چین اتحادیه اروپایی است که واقعاً کار می‌کند. سکوت معنادار در بسیاری از بحث‌های اخیر درباره "فراوانی" در آمریکا از همین روست: تحسین آمیخته به حسادت دستاوردهای دولت مهندس‌مدار چین در برابر جامعه وکیل‌زده آمریکا، بدون هیچ اشاره‌ای به ارگانی که این دستاوردها را تضمین می‌کند. [۵۶] این سکوت از بن‌بستی حل‌ناشدنی می‌آید و جای تعجب ندارد. اگر ازرا کلاین و درک تامپسون [۵۷] جداً در پی احیای ترقی‌خواهی عرضه‌محور در آمریکا هستند، یا محارم اسرار اتحادیه اروپا می‌خواهند جایگاه این قاره را حفظ کنند، دست‌کم باید به این بیانیدهند که پاسخ واشنگتن و بروکسل به دولت حزبی جدید حزب کمونیست

چین چه خواهد بود، نه این که پی وزارتخانه‌ای باشند که خود را حزب جا می‌زند یا در پی سیاست‌بازی‌های محفلی دفتر کمیسیون اروپا.

دشوار بتوان خیز چین در توسعه سبز در ده سال اخیر را جدا از سیطره حزب کمونیست بر جامعه چین دید؛ سیطره‌ای که حزب را قادر ساخته تا "به سبکی چینی"، هم از پوپولیسم و هم از بیش‌سیاست جلوگیری کند. حزب به ویژه پس از کووید خود را دوباره در تمامی سطوح سامان سیاسی چین وارد کرده و موقعیت خود را در مقام تنظیم‌کننده روابط نخبگان و توده‌ها مجدداً تثبیت کرده است، حال خواه از طریق سرکوب، خواه نظارت یا اعطای مشوق‌های اقتصادی. حزب دست آخر خود را بدل به ابزاری انسجام‌بخش برای جناح‌های مختلف نخبگان کرده است، همان نخبگانی که سرگذشت زندگی‌شان پیوندی تنگاتنگ با حزب دارد. همین نکته که برنامه پنج‌ساله حزب کمونیست چین اکنون شاید شاخص بهتری برای پیش‌بینی افق‌های اقتصاد کلان جهان باشد تا گزارش‌های سیاستی بروکسل یا واشنگتن، نشانه‌ای گویا از همین واگرایی است. [۵۸]

فرهنگ‌های سیاسی در نظام سرمایه‌داری هر چیزی هستند الا ایستا. برخی تحلیلگران شاید نشانه‌هایی از انشعابی تازه در شهرداری زُهران ممدانی یا در سیاست خارجی ائتلاف حزب سوسیالیست و سومار در اسپانیا ببینند، سیاستی که به اهدافی متواضعانه اما دست‌یافتنی پایبند است، شاید بگوییم کم‌سیاستی؟ [۵۹] پیتل، تیولدار جهان فن‌آوری

هم از حالا دلتنگ دوران پس‌سیاسی شده است و گله‌مند است که آمریکایی‌ها روزبه‌روز بیشتر «برای حل مشکلاتشان به سیاست چشم می‌دوزند» و پیامد آن «تشدید بی‌وقفه سیاست» است. در عوض به زعم او «سالم‌تر آن بود که انتخاباتی می‌داشتیم که افراد کمتری در آن رأی می‌دادند». دغدغه او قابل‌فهم است. بیش‌سیاست در آمریکا مانند ماده‌ای حلال، ثبات نخبگان را در خود حل می‌کند و در اروپا، گسل‌هایی را عمیق‌تر می‌کند که خود عارضه‌ای از آن‌هاست. با این حال مگر آن‌که نهادسازی مجدد و منسجمی در بالا یا پایین جامعه صورت گیرد، وگرنه مرثیه‌خوانی برای مرگ عصر بیش‌سیاست هنوز بسیار زود است.

Andrew England, Vita Ghaffari and Steff Chávez, 'Trump [۱] Praises "Very Good" Talks with Iran But Warns of "Steep" Consequences', Financial Times, ۶ February ۲۰۲۶; Trump, Truth Social, ۷ April ۲۰۲۶.

hyperpolitics [۲]

post-political [۳]

Anton Jäger, Hyperpolitics: Extreme Politicization without [۴] Political Consequences, London and New York ۲۰۲۶; Jäger and Arthur Borriello, The Populist Moment: The Left After the Great Recession, London and New York ۲۰۲۳. اعتراضات اولیه از سال ۲۰۱۰ به بعد غالباً ضدسیاسی [anti-political] بودند، دستکم به معنای آنارشیستی کلمه: جنبش اشغال وال استریت هیچ خواسته‌ای مطرح نکرد و جنبش ۱۵ مه [۲۰۱۱] در اسپانیا هم احزاب سیاسی را از حضور در میدان‌های آزادشده منع کرد و فریاد بلند بهار عربی صرفاً سرنگونی رژیم بود.

followers [۵]

popular de-institutionalization [۶]

Klaus Dörre, Die demobilisierte Klassengesellschaft: [۷] Begriffe, Theorie, Analysen, Politik, Weinheim ۲۰۲۶.

Peter Mair, Ruling the Void: The Hollowing of Western [۸] Democracy, London and New York ۲۰۱۳. See also 'Ruling the Void', nlr ۴۲, Nov–Dec ۲۰۰۶: میانگین نرخ مشارکت انتخاباتی در اروپای غربی پیوسته افت کرد؛ از ۸۴.۳ درصد در دهه ۱۹۵۰ به ۷۷.۶

درصد در دهه ۱۹۹۰ رسید و میزان مشارکت در بسیاری از کشورها اکنون به زیر ۶۵ درصد سقوط کرده است.

[۹] Mair, Ruling the Void, p. ۹۸.

[۱۰] Maastricht یا همان پیمان اتحادیه اروپا در سال ۱۹۹۱

[۱۱] depoliticized polity

[۱۲] Mair, Ruling the Void, pp. ۴۱–۱۴۰.

[۱۳] Jürgen Habermas, A New Structural Transformation of the Public Sphere and Deliberative Politics, Cambridge ۲۰۲۳.

[۱۴] big bang

[۱۵] Rotary Club سازمانی مردم‌نهاد و بین‌المللی با هدف گرد هم آوردن رهبران کسب‌وکار و حرفه‌ای‌ها برای ارائه خدمات بشردوستانه، پیشبرد صلح و ایجاد ارتباطات شبکه‌ای.

[۱۶] K-shaped recovery به وضعیتی در اقتصاد گفته می‌شود که پس از یک رکود شدید، بخش‌ها، صنایع یا اقشار مختلف جامعه با سرعت‌ها،

زمان‌ها و میزان‌های متفاوتی بهبود می‌یابند، به شکل دو شاخه حرف k.

[۱۷] Roger Martin and Martin Reeves, 'Strategy in a Hyper-Political World', Harvard Business Review, Nov–Dec ۲۰۲۲

[۱۸] قانون Title IX (بخش نهم اصلاحات آموزشی سال ۱۹۷۲) یک قانون فدرال حقوق مدنی در ایالات متحده است. این قانون هرگونه تبعیض مبتنی بر جنسیت در برنامه‌های آموزشی و فعالیت‌های ورزشی دریافت‌کننده بودجه فدرال را ممنوع می‌کند. همچنین مدارس و موسسات آموزشی موظفند با مواردی چون آزار جنسی و خشونت مقابله کنند.

[۱۹] McKinsey

[۲۰] ESG مخفف معیارهای زیست‌محیطی، اجتماعی و حکمرانی [Environmental, Social and Governance] چارچوبی برای سرمایه‌گذاری که شرکت‌ها را ملزم به رعایت استانداردهای زیست‌محیطی و مسئولیت‌های اجتماعی می‌سازد.

[۲۱] از شعارهای ترامپ در دور نخست کارزار انتخاباتی‌اش در ژانویه ۲۰۱۷. از این شعار برای ساخت تصویری تیره و تار از آمریکا استفاده کرد تا فقر،

جرم و سیستم آموزشی ناکارآمد آمریکا را نشان دهد و اعلام کند که این کشتار آمریکایی باید همین جا و همین حالا پایان پذیرد.

Reilly Steel, 'The Political Transformation of Corporate [۲۲] America, ۲۰۰۱-۲۲', American Political Science Review, vol. ۱۲۰, no. ۲, May ۲۰۲۶.

Dylan Riley, 'Bonapartist Solutions', nlr-Sidecar, ۱۵ March [۲۳] ۲۰۲۴.

Herman Mark Schwartz, 'Empire Suicide Watch', [۲۴] Phenomenal World, no. ۱, June ۲۰۲۶.

Alexander Gazmararian, Nathan Jensen and Dustin [۲۵] Tingley, 'Why Biden-Era

Clean Energy Investment Policies Had Limited Political Returns', Proceedings of the National Academy of Sciences, vol. ۱۲۳, no. ۹, March ۲۰۲۶.

[۲۶] در انتخابات سال ۲۰۲۵ جمهوری فدرال آلمان، ائتلاف اتحادیه دموکرات/سوسیال مسیحی (CDU/CSU) ۲۸.۵ درصد و حزب سوسیال

دموکرات (SPD) ۱۶.۴ درصد آرا را کسب کردند، در مورد نرخ محبوبیت مرتس، نک. به: Matthew Smith, 'How Popular Are National Leaders in Europe? May ۲۰۲۶', YouGov, ۸ June ۲۰۲۶. For analysis, see Wolfgang Streeck, 'The Road Right', nlr ۱۵۲, March–April ۲۰۲۵.

[۲۷] در انتخابات پارلمانی ژوئیه ۲۰۲۴، حزب "رنسانس" مکرون ۲۱ درصد آرا را به دست آورد و پس از "جبهه مردمی جدید" ملانشون (۲۸ درصد) و "اجتماع ملی" لوپن و متحدانش (۳۳ درصد) در جایگاه سوم قرار گرفت، برای رویکردی تشخیصی، نک. به: Nathan Sperber, 'The French Crisis: Organic or Conjunctural?', nlr ۱۴۸, July–Aug ۲۰۲۴.

[۲۸] first-past-the-post یا سیستم رأی‌گیری نخست‌گزینی یا «هرکه اول شد، برنده است»: نوعی روش رأی‌گیری است که نامزد حائز آرای بیشتر، حتی اگر اکثریت مطلق آرا را کسب نکرده باشد، برنده انتخابات خواهد شد.

[۲۹] نک. به: Tom Hazeldine, 'Neo-Labourism in the Saddle', nlr ۱۴۸, July–Aug ۲۰۲۴. استارمر با مشی اقتدارگرایانه و ریاضتی‌اش به سرعت شدیداً نامحبوب شد و نمایندگان پارلمانی حزب خودش ظرف دو سال پس از پیروزی برکنارش کردند تا در زمان نگارش این متن جای خود را به نسخه‌ای تقریباً مشابه، یعنی اندی برنهام بدهد.

[۳۰] Energiewende برنامه راهبردی و سیاست کلان کشور آلمان برای تغییر ساختار تأمین انرژی که هدف نهایی آن توقف کامل استفاده از سوخت‌های فسیلی و انرژی هسته‌ای و جایگزینی آن‌ها با انرژی‌های تجدیدپذیر است.

[۳۱] compliance capitalism یا سرمایه‌داری انطباق به وضعیتی اشاره دارد که در آن شرکت‌ها و کسب‌وکارها برای بقا و رقابت در بازار، مجبورند بخش عمده‌ای از منابع خود را صرف انطباق با انبوهی از قوانین پیچیده دولتی، استانداردهای محیط‌زیستی و نظارتی مثلاً همان معیارهای ESG کنند.

[۳۲] Luuk van Middelaar استاد حقوق اتحادیه اروپا در دانشگاه لیدنس و مدیر مؤسسه ژئوپلیتیک بروکسل. او همچنین از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴ مدیر تیم نویسندگان متن سخنرانی‌های هرمان ون‌رومپوی، رئیس وقت شورای اروپا بوده است.

[۳۳] Perry Anderson, Ever-Closer Union?: Europe in the West, [۳۳] London and New York ۲۰۲۱.

[۳۴] Elbridge Colby استراتژیست برجسته آمریکایی و از طراحان اصلی "استراتژی دفاع ملی ۲۰۱۸ آمریکا" که بر تمرکز واشنگتن بر رقابت

قدرت‌های بزرگ (به‌ویژه چین) و احیای قدرت سخت نظامی تاکید دارد.

politics of events [۳۵]

[۳۶] European Defence Agency نهاد وابسته به اتحادیه اروپا تاسیس‌شده در سال ۲۰۰۴ برای ارتقای قابلیت‌های دفاعی، تحقیق و توسعه و همکاری‌های تسلیحاتی میان کشورهای عضو.

[۳۷] Eurogroup نهادی غیررسمی متشکل از وزرای دارایی کشورهای عضو منطقه یورو که تصمیم‌گیری‌های کلان و حساس اقتصادی و ریاضت‌های مالی در جریان بحران بدهی‌های اروپا در آن اتخاذ می‌شد.

[۳۸] Wolfgang Schäuble وزیر دارایی سابق آلمان و از حامیان سرسخت سیاست‌های شدید ریاضت اقتصادی در اروپا.

[۳۹] primus inter pares عبارتی از آگوستوس رومی برای توجیه موقعیتش میان دولتمردان زمانه‌اش، وقتی موقعیت یک فرد در میان جمعی متشکل از افراد برابر به صورت افتخاری یا به دلیل برخی داشته‌هایش توجیه می‌شود، در حالی که مزیت خاصی به دیگران ندارد.

[۴۰] Dylan Riley, 'What Is Trump?', nlr ۱۱۴, Nov–Dec ۲۰۱۸

[۴۱] Stephen Miller, Russel Vought, Susie Wiles استیون میلر (مشاور ارشد سیاستگذاری ترامپ)، راس ووت (رئیس سابق دفتر مدیریت و بودجه) و سوزی وایلز (مدیر کارزار انتخاباتی و رئیس دفتر ترامپ) که نقشی محوری در تدوین استراتژی‌های اداری و ساختاری دور دوم ترامپ ایفا کردند.

[۴۲] Huey Long سناتور یابق حزب دموکرات از ایالت لوئیزیانا که با خطابه آتشین، ساختارشکنی‌های سیاسی و ترکیبی از برنامه‌های توزیع ثروت و روش‌های مقتدرانه حکمرانی شناخته می‌شد.

See Alexander Zevin, 'Trump's Gulf War', nlr ۱۵۸, March–April ۲۰۲۶; Susan Watkins, 'Trump Abroad' and Ervand Abrahamian, 'Iran Under Fire', nlr ۱۵۷, Jan–Feb ۲۰۲۶; Dylan Riley and Robert Brenner, 'The Long Downturn and Its Political Results', nlr ۱۵۵, Sept–Oct ۲۰۲۵; Tariq Ali, 'Conquered Lands', nlr ۱۵۱, Jan–Feb ۲۰۲۵

modality [۴۴]

politique événementielle [۴۵]

Ivan Krastev, 'Trump's Revolutionary Sense of Time Is [۴۶]
 .Changing Politics', Financial Times, ۱۱ March ۲۰۲۶

short-termism [۴۷]

Jonathan White, In the Long Run: The Future as a [۴۸]
 Political Idea, London ۲۰۲۵. ۲۱

Avner Offer, Understanding the Private–Public Divide: [۴۹]
 .Markets, Governments and Time Horizons, Cambridge ۲۰۲۲

décalage [۵۰]

As Nausicaa Renner recently posited of the gop: 'Party [۵۱]
 .and Class', nlr ۱۵۷, Jan–Feb ۲۰۲۶

Department of Government Efficiency [۵۲]

Nathan Sperber, 'Party and State in China', nlr ۱۴۲, July– [۵۳]
 .Aug ۲۰۲۳

Wang Hui, 'Depoliticized Politics, from East to West', nlr [۵۴] ۴۱, Sept–Oct ۲۰۰۶. ۲۵ See, for example: Dan Wang, Breakneck: China's Quest to Engineer the Future, New York ۲۰۲۵; Ezra Klein and Derek Thompson, Abundance, New York ۲۰۲۵.

[۵۵] اصلاحات اقتصادی دنگ شیائو پینگ در چین

[۵۶] چنان که آدام توز اخیراً اشاره کرده است: «همزمانی این جنگ مضحک [ایران] از یک سو با نوعی عقلانیت سرسختانه رژیم حزب کمونیست چین از سوی دیگر مرا شگفت زده کرد؛ وقتی در گوشه‌ای از خیابان پنجم مشغول مرور اخبار شوم جنگ بودم و متوجه شدم همزمان منتظر اخبار نشست سالانه "دو مجلس" [Two Sessions] در پکن هستم که رویداد سیاسی اصلی رژیم چین است»: Natasha Lennard and Adam Tooze, 'A Staggering Reversal of Assumptions', Public Seminar, ۱۰ June ۲۰۲۶.

[۵۷] Ezra Klein and Derek Thompson روزنامه‌نگاران و تحلیل‌گران آمریکایی که با مطرح کردن تز " فراوانی" (Abundance)، خواستار بازسازی قدرت زیرساختی و توسعه‌ای دولت در برابر پیچیدگی‌های

حقوقی و بوروکراسی آمریکا شده‌اند. به نظر آنها، سیاست به جای مدیریت کمیابی باید به تولید "فراوانی" بپردازد.

Sean Fischer, 'Peter Thiel: Capitalism Isn't Working for [۵۸]
Young People', Free Press, ۷ November ۲۰۲۵

hypo-policies [۵۹]